



محمّد رضا فلاح

علم با طعم سیب زمینی



بعد از این که رضا قربانی انشایش را خواند، آقای حسینی از جایش بلند شد و با خط خوش روی تخته نوشت: "موضوع هفته آینده: می‌خواهید چه کاره شوید؟". بعد در حالی که با دست چپش ذرات گچ را از روی آستین راست کتش می‌پراند، رو به ما کرد و از ما خواست در طول هفته درباره این موضوع فکر کنیم و با تأمل درباره این موضوع بنویسیم. کلاس تمام شد، ولی ماجرا تازه شروع شد. هیچ‌گاه تا پیش از این، بچه‌ها چنین با جدیت درباره موضوعی با هم حرف نزده بودند. این موضوع اما برای همه ما جذاب بود. هر کسی چیزی می‌گفت و شغلی را مطرح می‌کرد.

هفته بعد فرا رسید. هر کدام از بچه‌ها با توجه به شرایط محیطی و خانوادگی و اجتماعی خود، شغل ایده‌آل خویش را طرح و دلایلش را بیان کرده بودند. شغل‌های مطرح شده متنوع بودند، اما همه در یک نقطه اشتراک داشتند و آن این که بچه‌ها کوشیده بودند با همه توان خود ثابت کنند که شغل مدنظرشان مفید است و گرهی را وا می‌کند.

دغدغه مفید بودن و سودمندی، دغدغه ارزشمندی است که همه ما همواره درگیرش هستیم. حتی در خرید کالاهای خرد نیز به دنبال آنیم که انتخابمان سودمند باشد. هر چند اگر به خطا رویم و بهره‌ای عایدمان نشود و یا حتی ضرر کنیم، خطی بر خاطرمان نمی‌افتد. اما گاه زندگی، ما را بر سر دوراهی‌هایی قرار می‌دهد که اگر بیراه برویم، تاوان این خطا را باید یک عمر بپردازیم و سوگمندانه گاه تا آن دم آخر نیز آگاه نمی‌شویم که راه رفته به ترکستان است.

همه بر سر این دو راهی سرنوشت قرار می‌گیرند. جویندگان علم نیز از این قاعده مستثنی نیستند. پرسشی که ذهن این افراد را به خود مشغول می‌کند، این است که آیا آنچه می‌خواهند بدان دل ببندند و سرمایه عمر خویش را به پایش بریزند، شاید که نامش را علم نهند و آیا آموختن این علم گرهی وا می‌کند و منفعتی برای فرد و جامعه دارد یا مزخرفاتی است که جامعه علم پوشیده و آموزه‌هایی با طعم سیب‌زمینی و بدون خاصیت است؟

می‌گویند روزی پیامبر وارد مسجد شدند. مردم را دیدند که گرد مردی حلقه زده‌اند. از جماعت پرسیدند: این چیست؟ (پیامبر حتی نپرسیدند این چیست که خود دلیلی دارد) مردم گفتند: او علامه است. پیامبر باز پرسیدند: علامه چیست؟

پاسخ دادند: او آگاه‌ترین فرد به انساب و اشعار عرب است و بیس از دیگران از حوادث دوران جاهلی اطلاع دارد. پیامبر فرمودند: نه دانستن این علم سود دارد و نه ندانستنش ضرری در پی دارد. آنگاه پیامبر فرمودند: علم فقط منحصر به سه مورد است که عبارتند از: آیه محکمه، سنت قائمه و فریضه عادلانه و هر چیزی غیر از این سه مورد فضل است. یعنی زائد و باطل است و نسزد که انسان عمرش را در فراگیری آن تباه کند.^۱ حال باید حوزویان و دانشگاهیان از خود بپرسند آیا آنچه بدان مشغولند علم است یا مطالبی بیهوده. تردیدی نیست که بر همه آنچه در مجامع علمی حوزوی و دانشگاهی به نام علم عرضه می‌شود، نمی‌توان نام علم مورد نظر رسول‌الله را نهاد، اما این امر نباید به عاملی برای ایجاد تفرقه و شکاف میان این دو نهاد مهم باشد. بدترین برجسی که می‌تواند یکی از این دو نهاد به دیگری بچسباند، همین تهی بودنش از علوم است. هر دو نهاد داعیه‌دار بخشی از علوم هستند و اصلاً هویتشان در پرداختن به علم تعریف شده است. حال اگر این سخن مطرح شود که یک نهاد فعالیتش علمی نیست، این یعنی درافتادن با هویت این نهاد؛ اما دردمندانه گاه صداهای نخرانیده‌ای به گوش می‌رسد که همین یاهو را در بوق می‌کند و بر طبل جدایی میان این دو نهاد می‌کوبد.

حال بدون این که تعصب را حاکم گردانیم، نخست به شرح این سخن پیامبر به کمک دیگر روایات مرتبط می‌پردازیم و از دریچه این شرح، علوم موجود در حوزه و دانشگاه را به بوته نقد می‌سپاریم تا عیار خلوص آنها مشخص شود.

موضوعاتی که روایات به فراگیری آنها سفارش کرده است، موارد معدودی است که عبارتند از: خدا، کتاب خدا، تأویل آن، امور محبوب و مکروه نزد خدا، افعال الهی در قبال بندگان، آنچه خدا از بشر می‌خواهد، آنچه انسان را از دین به در می‌کند، امام، تفقه در دین و در حلال و حرام، طب، نجوم، حساب، نحو، زبان عربی، شنا، تیراندازی، شعر حکمت‌آمیز، عقاید درست، آیه محکمه، سنت عادلانه و فریضه قائمه.

تأمل در این روایات نشان می‌دهد که آنچه مطلوب است و در فرهنگ دینی به واقع علم محسوب می‌شود، شناخت خداوند و دین او و تکالیف بندگان است. نظر اسلام این است که افراد، اسلام را در همه شئون عمیق و از روی کمال بصیرت درک کنند؛ اعم از آنچه مربوط است به اصول اعتقادات اسلامی و



علوم را تا حدودی می‌توان مصادیقی از آن چه مدّ نظر پیامبر اسلام ﷺ بوده است بدانیم؛ زیرا تمام این علوم به گونه‌ای با شناخت دین ارتباط دارند. برخی جنبه مقدمه بودن را دارد و برخی خود شناخت دین است. هر چند در میان مقدمات نیز نسبت‌ها متفاوت است و تأثیر آن در شناخت دین با یکدیگر تفاوت دارند.

حذف آفتی که گریبان برخی علوم حوزوی را گرفته است، ارزش دادن‌های بی‌دلیل به آن است. گفتیم که برخی از این علوم جنبه مقدمه بودن را دارد. اما گاه این مقدمات جای اصل را می‌گیرند و برخی حوزویان سال‌ها در خم کوچه این مقدمات می‌مانند. نمونه روشن این سخن دو علم نحو و اصول فقه است. این نکته مورد توجه بزرگان حوزه بوده است. مقام معظم رهبری در جمع نخبگان حوزه در سال ۱۳۷۴ در مورد کتاب‌های نحوی می‌فرمایند: "باید کتاب‌های درسی تغییر کند. بنای بر تغییر هم باید بر صرفه‌جویی در وقت طلبه باشد. طلبه‌ی ما «مغنی» را می‌خواند؛ در حالی که همین مطالبی که در «مغنی» است؛ مقدار لازم آن در کتاب کوچک‌تر دیگری وجود دارد که به زبان خیلی خوبی نوشته شده و یک نفر نویسنده‌ی معاصر، آن را نوشته است. چه لزومی دارد که ما حرف «ابن هشام» را بخوانیم؟ این کار، چه خصوصیتی دارد؟ «مغنی» درس خارج نحو است. می‌بینید که استدلال می‌کند آیا «واو» برای فلان معنا می‌آید یا خیر. فلان کس گفته است می‌آید، دلایلش این است. فلان کس هم پاسخ او را داده است. این، درس خارج است. مگر ما می‌خواهیم خارج نحو بخوانیم؟ ما می‌خواهیم بدانیم «واو» در چه معنایی استعمال می‌شود. این نکته را در کتاب نوشته‌اند. چرا ما بی‌خود، در «مغنی» یا «مطول» این همه وقت تلف کنیم؟ آنچه را که باید در «مطول» یاد گرفت، در کتابی حدود یک دهم «مطول» هست. آن را بخوانید."^{۳۳}

همین دغدغه در مورد علم اصول هم مطرح است و حتی برخی بزرگان با هدف پیراسته‌سازی این علم از مطالب زائد، کتابی به نام «الاصول المهدّب» را نگاشته‌اند. در کتاب‌های اصولی مطالبی است که ویژگی مقدمه بودن را ندارند. برخی از مباحث الفاظ با وجود ارزش علمی‌شان، جایگاهی در فرایند استنباط احکام ندارند و بنابراین نباید حضوری در کتب اصولی داشته باشند. کار بزرگی که باید در حوزه انجام

جهان‌بینی و یا اخلاقیات و تربیت اسلامی و یا آداب خاص اسلامی در زندگی فردی و یا اجتماعی و تعبیر تفقه در دین که روایات بدان اشاره می‌کند، به همین معنا دلالت دارد؛ ولی چون در حالت عادی بشر نمی‌تواند به دین دست یابد، باید با واسطه به مقصود برسد و در این جا است که بحث شناختن پیشوا طرح می‌شود و روایات به آن سفارش می‌کنند.

امور دیگری که در روایات به فراگیری آن سفارش شده است، جنبه مقدمه بودن را دارد. این مقدمات در مواردی چون نحو و یا زبان عربی برای شناخت خدا و دین است و در مواردی چون حساب برای عمل به تکلیف و وظیفه شرعی است و گاه در علوم مانند نجوم و طب برای هر دو هدف سودمند است. مقدمه بودن این علوم به این معنا است که فراگیری آن به خودی خود ارزش ندارد. از این رو است که وقتی روایتی یادگیری نحو را سفارش می‌کند، به دنبالش همگان را از افراط در نحو باز می‌دارد و این نشان می‌دهد که ارزش علم در نسبتش با علم اصلی سنجیده می‌شود.

این توضیح می‌تواند ما را در ارزیابی علوم حوزوی و دانشگاهی یاری رساند. نخست به علوم حوزوی می‌پردازیم. عناوین علوم رایج در حوزه از این قرارند: ادبیات عرب، منطق، رجال، درایه، تفسیر، اصول فقه، فقه، عرفان، فلسفه و کلام.

هر کدام از این علوم، به نحوی در شناخت دین نقش دارند. ادبیات عرب از این جهت اهمیت دارد که قرآن و حدیث به زبان عربی است و بدون دانستن آن، دست‌کم در حدود متعارف استفاده از قرآن و حدیث امکان‌پذیر نیست. هر علمی که در آن استدلال به کار رفته باشد، به منطق نیاز دارد. علم درایه از این جهت خواننده می‌شود که فرد دین‌پژوه باید حدیث‌شناس باشد و اقسام حدیث را بشناسد و در اثر ممارست بسیار، با زبان حدیث آشنا شده باشد. علم رجال یعنی علم راوی‌شناسی. فرد باید بداند که ناقلان روایات آیا افراد مطمئنی بوده‌اند؟ علم اصول فقه، روش صحیح استنباط از منابع فقه را در فقه به ما می‌آموزد. فقه که خودش علم شناخت احکام و معارف دینی است. کلام و فلسفه به بخش اعتقادی می‌پردازند و عرفان راه سیر و سلوک و رسیدن به خداوند را می‌آموزد و به تبیین جهان هستی و نسبتش با خداوند همت می‌گمارد.

با نگاهی به علوم رایج در حوزه، می‌توان ادعا کرد که این



شود، تهذیب و ویرایش جدید آثار گذشتگان است. باید افراد کارشناس، کتاب‌ها را بازنگری کنند و آنچه در فرایند فهم دین نقشی ندارد، از کتاب‌ها بزدايند که اگر این آرزو برآورده شود، حوزویان می‌توانند وقت خویش را به امور علمی مهم‌تری اختصاص دهند.

علوم حوزوی به هر روی در جهت شناخت دین تدوین شده‌اند و می‌توان آن را به گونه‌ای از مصادیق روایت نبوی قرار داد؛ اما آیا می‌شود علوم دانشگاهی یا به تعبیر دیگر علوم طبیعی و ریاضی را نمونه‌هایی از علم واقعی مورد نظر نبی گرامی صلی الله علیه و آله تلقی کرد؟

با مراجعه‌ای دوباره به علوم مورد سفارش اهل بیت علیهم السلام، مواردی را می‌بینیم که امروزه در دانشگاه‌ها عرضه می‌شود. سه علم طب، نجوم و حساب به یادگیری آن سفارش شده است. حال این سؤال طرح می‌شود که تکلیف بقیه علوم چیست و دیگر این که این سه علم چه جایگاهی دارند؟ آیا این علوم ارزششان ذاتی است و یا همچون پاره‌ای از علوم حوزوی، صرفاً ارزش مقدمه بودن را دارند؟

از دیرباز همواره جایگاه این علوم از مسائلی بوده است که دانشمندان به آن پرداخته‌اند. برخی اندیشمندان بر این باور بوده‌اند که این علوم نیز اگر ارزشی دارند، از این جهت است که در علوم شرعی به کار می‌آید. شهید ثانی می‌فرماید: "بیشتر علوم طبیعی و ریاضی مباح هستند. البته اگر جنبه مقدمه بودن برای علوم شرعی را داشته باشد، می‌توان گفت که فراگیری اش مستحب است. ایشان در ادامه می‌فرمایند که همین علوم اگر سبب شود که انسان نتواند علمی را که فراگرفتنش به صورت عینی یا کفایی بر همه واجب است تحصیل نماید، فراگیری همین علوم طبیعی و ریاضی حرام است. ایشان علوم واجب به وجوب کفایی را علمی می‌دانند که مردم برای دینشان و زندگی روزمره به آن نیاز دارند. مثال‌هایی هم که ایشان ذکر می‌کنند؛ طب و حساب است.

غزالی نیز همین نظر را دارد. وی این دو علم را به دلیل وابسته بودن مصالح دنیا به آن‌ها، محمود و نیکو می‌خواند، ولی آموختن آن‌ها را فرض کفایت می‌داند، اما تعمق و توسع در دقایق حساب و حقایق طب، یعنی کنکاش در آنچه از آن بی‌نیاز توان بود، جزء موارد زائد می‌داند.

برخی نیز نظری حادتر دارند. فضل‌الله بن روزبهان خنجی

اصفهانی می‌نویسد: "طب و اندکی از حساب و منطق محتاج‌الیه است، اما طب جهت صحت ابدان بنا بر آن که تداوی سنت است و اما حساب به واسطه احتیاج بعضی ابواب فقه به جبر و مقابله و بعضی اعمال حسابی و اما منطق به واسطه آن که در مباحث نظر و معرفت صحت و فساد آن بدو احتیاج است... و اما علم طب؛ اشتغال بدان به قدر ضرورت علاج ممنوع نیست و اما حساب آنچه از آن ضروری است، علما در ابواب فقه بیان کرده‌اند. پس ثابت شد که اصلاً تعلم علوم فلاسفه، سوای آنچه علمای شریعت آن را داخل علوم خود ساخته‌اند، اشتغال ضروری نیست؛ بنابراین بر شیخ الاسلام واجب باشد که از تعلم آن منع کند."

با توجه به این سخنان، می‌توان نتیجه گرفت که اشتغال به این گستردگی به علوم دانشگاهی با همه تنوعش، هر چند می‌تواند رفاه مادی را به دنبال بیاورد، اما ضروری نیستند و از مصادیق آن علمی نیستند که پیامبر صلی الله علیه و آله به فراگرفتن آن زگهواره تا گور سفارش کرده است؛ چرا که این آقایان، اشتغال بیش از نیاز به علوم را یا غیر ضروری می‌دانند یا حرام و پیامبر به طلب چیز غیر ضروری یا حرام دستور نمی‌دهد. اگر مبنای فراگیری این علوم، نیازهای روزمره دینی باشد، با هزینه کمتری می‌توان به این هدف رسید. یک نفر ابوریحان کافی بود تا نیازهای یک شهر را برآورده سازد. خود وی در مقدمه کتابش «تحدید نهایات الاماکن لتصحیح مسافات المسکن» انگیزه تالیف این اثر را درست کردن قبله غزنه معرفی می‌کند.

آیا می‌توان با مبنایی دیگر به این علوم ارزشی بخشید تا بتوان آن‌ها را نیز از مصادیق علم واقعی قلمداد کرد؟ آیات قرآن در این زمینه می‌تواند راه‌گشا باشد. خداوند در آیات قرآن، انسان‌ها را به اندیشیدن در آفرینش و مخلوقات فراخوانده است و علاوه بر آن که تمام هستی را نشانه‌ای از خود برشمرده و بشر را به تأمل در آن دعوت کرده، مواردی را نیز به طور خاص ذکر کرده است که از آن جمله است تطورات جنین، روح انسان، پهنه آسمان و زمین، خورشید و ماه و ستارگان، شب و روز، کوه‌ها، دریاها و کشتی‌ها، گیاهان و میوه‌ها، پرندگان، زنبور عسل، اعضای بدن و اگر بخواهیم تأمل درباره هر کدام از این علوم را با دانش‌های دانشگاهی بسنجیم، برخی از رشته‌های دانشگاهی را می‌توان نتیجه همان پدیده‌هایی دانست که قرآن به تأمل در آن سفارش کرده است. علوم می‌



امروزه علوم دانشگاهی نیز باید دقیقاً سنجیده شود که آبشخور معرفتی آن چیست و آیا هستی را مخلوق الهی می‌داند و با همین دید به سراغ طبیعت می‌رود؟ سوگمندها باید اعتراف کرد که "علم تجربی موجود معیوب است؛ زیرا در سیری افقی به راه خود ادامه می‌دهد. نه برای عالم و طبیعت مبدئی می‌بیند و نه غایت و فرجامی برای آن در نظر می‌گیرد و نه دانشی که خود دارد، عطای خدا و موهبت الهی می‌یابد. این نگاهی که واقعیت هستی را مثله می‌کند و طبیعت را به عنوان خلقت نمی‌بیند و برای آن خالق و هدفی در نظر نمی‌گیرد، بلکه صرفاً به مطالعه لاشه طبیعت می‌پردازد و علم را زاییده فکر خود می‌پندارد، نه بخشش خدا، در حقیقت علمی مردار است."^۱ بنابراین اگر علوم دانشگاهی بتواند مبانی نظری و فکری خود را تصحیح کند، آن‌گاه مصداقی از علم واقعی است. در غیر این صورت، اگر فراگیری آن حرام نباشد، دست‌کم علمی هستند که نسزد انسان عمرش را در فراگیری آن تباه کند و بیش از این که شیرینی علم را داشته باشند، طعم سیب‌زمینی دارند.

پی‌نوشت‌ها:

۱. بحارالانوار، ج ۱، ص ۲۱۱.
۲. همان، ص ۲۱۲.
۳. سخنرانی مقام معظم رهبری در دیدار با جمعی از نخبگان حوزه ۱۳/۹/۱۳۷۶.
۴. منزلت عقل در هندسه معرفت پنی؛ علامه جوادی آملی؛ ج ۲، نشر اسراء، ۱۳۸۶.

چون جنین‌شناسی، فیزیولوژی، کشتی‌سازی و صنایع دریایی، گیاه‌شناسی، روان‌شناسی و صدها و هزاران علم دیگر همه با این موضوع در ارتباطند. به همین اساس، علوم دانشگاهی را نیز می‌توان علمی دانست که قابلیت دارند مصداق علم واقعی باشند، اما واقعاً این علوم همین‌گونه هستند؟ این علوم با یک شرط علوم مطلوب می‌شوند و آن این که به علوم همان‌نگاهی شود که قرآن دارد.

قرآن کتاب هدایت است و برای راهنمایی بشر آمده است و هر آموزه قرآن را باید با توجه به همین نکته هادی بودن قرآن در نظر گرفت. قرآن اگر توجه بشر را به پدیده‌های طبیعی جلب کرده است، از آن جهت است که این پدیده‌ها همه آیه‌های الهی هستند و میان پدیده و پدیدآورنده پیوندی است. تعبیر «و من آیاته» نشان از این دارد که قرآن بشر را به اندیشیدن در این پدیده‌ها فرا می‌خواند، نه این‌که در همان بمانند، بلکه به پدیدآورنده هستی برسند و با او بیشتر آشنا شوند. اما اگر قرار باشد علمی دستش از این مبنای معرفتی خالی باشد و خود را با مبنای دیگری پیوند زده باشد، مردود است و به همین دلیل است که می‌بینیم در طول تاریخ فقه، عالمان بسیاری با علم نجوم مخالفت می‌کردند، زیرا منجمان تصور می‌کردند که ستارگان در حوادث عالم دخیل هستند. عالمانی که به تحریم نجوم فتوا می‌دادند، دلیل فتوای خویش را چنین بیان می‌کردند که این تصور با اصل اصیل توحید در تضاد و تنافی است و هر چه با توحید در افتد، باید ور افتد.